

سخن سردبیر

اقتصاد را اگر خوب بنگریم همواره دانش‌بنیان بوده است. هیچ فعالیت اقتصادی، اعم از تولیدی، توزیعی یا مصرفی را نمی‌توان فارغ و عاری از دانش دانست؛ اما تفاوت اساسی اقتصاد دانش‌بنیان با دیگر اقتصادها که به هر حال خالی از دانش نبوده‌اند در دو چیز است:

- ۱- غلبه علم بر دیگر عناصر اقتصاد (منابع طبیعی، منابع انسانی، ماشین‌آلات و سایر منابع) در اقتصاد دانش‌بنیان

- ۲- تفاوت ماهیت و نیز سازمان دانش در اقتصاد دانش‌بنیان.

اقتصاد دانش‌بنیان در اواسط ظهور سازمان‌های علمی پدیدار شد. اقتصاد دانش‌بنیان، اقتصادی است که دانش و اطلاعات، موقعیت بالاتری نسبت به دارایی‌های فیزیکی دارد؛ اما این هنوز تعریف اقتصاد دانش‌بنیان نیست. البته در غرب این اقتصاد با اصطلاح (Knowledge Economy) شناخته می‌شود که ترجمه لفظی آن اقتصاد دانشی است. اقتصاد دانش‌بنیان این تصور غلط را می‌تواند به اذهان متبادر کند که فقط در بنیان‌های اقتصاد، دانش حضور و ظهور خواهد داشت اما در اقتصاد دانشی، علم در همه سطوح اقتصاد از ایده‌پردازی تا تولید و پس از تولید، نقش اساسی دارد.

به‌عنوان نمونه، نحوه برخورد ما با «ایده» و «ایده‌پردازی» با آنچه در جهان پیشرفته می‌گذرد بسیار متفاوت است. اولاً ما در برخورد با ایده در مورد آن، سریع و صریح اظهار نظر می‌کنیم. در حالی که نباید از هیچ ایده‌ای با تصمیم‌گیری‌های ساده‌اندیشانه گذشت. هر ایده‌ای، حتی اگر ساده یا تکراری به نظر آید، اولاً نشان‌دهنده حضور فرد یا گروه و سازمانی است که در حال اندیشیدن به «مسئله» است و این کمترین امتیاز ارائه هر ایده‌ای است. در سازمان‌های امروزی، مدیران چه میزان پول، انرژی و زمان، صرف می‌کنند تا کارکنان خود را به فکر کردن درباره مسائل سازمان خود تشویق یا وادار کنند؟ عموم مدیران از بی‌انگیزگی کارکنان خود شکایت دارند. ثانیاً هر ایده‌ای حتی اگر در نگاه اول نیز ناب و ایده‌آل به نظر برسد تا پردازش نشود، فقط یک ایده باقی خواهد ماند. مانند الماس نتراشیده‌ای که هیچ فایده‌ای ندارد. پردازش «ایده» کار سختی است که فقط از عهده افراد اندکی برمی‌آید. مهم‌ترین ویژگی این افراد ترکیبی از علم و تجربه فراوان و ذهن باز است. بدون ذهن باز که مهم‌ترین خاصیت آن آموختن مستمر از هر چیز و هر کس و در هر موقعیت است، ایده‌پردازی امکان‌پذیر نیست.

علم در گذشته بر اثر «جرقه»‌هایی در اذهان مستمر پدیدار می‌شد. این سبک از علم، مستلزم زمان طولانی است که زمان و کیفیت کسب آن قابل پیش‌بینی نیست. جهان معاصر به هیچ‌وجه از این «جرقه»‌ها و کشف و شهودها، بی‌نیاز نیست اما نیازمند است تا به آن سرعت و قابلیت پیش‌بینی بدهد. این دو ویژگی تنها در سایه تشکیل «سازمان علم» میسر است. دانشگاه‌ها شناخته شده‌ترین سازمان علم هستند. آنها با مجموعه‌ای از بهترین استعدادها، با فراغت کامل از نیازهای اولیه و ثانویه زندگی و در محیطی علمی و در ارتباطات علمی مشغول «حل مسئله»‌اند (در واقع باید باشند). کسانی که با ادبیات مربوط به زندگی دانشگاهی آشنا هستند به خوبی از لوازم و نیز تبعات این زندگی آگاهی دارند. رفاه کامل استادان و پژوهشگران و رفاه نسبی دانشجویان، فراغت محیط دانشگاه از مسائل سیاسی، استقلال و آزادی کامل علمی

و به تبع آن مسئولیت‌پذیری تام و تمام، ارتباطات وسیع ملی و جهانی با دیگر اجتماعات علمی و دخیل کردن دانشگاه و دانشگاهیان در تشخیص و حل مسائل مبتلابه جامعه و حکومت، از ابتدایی‌ترین پیش‌نیازهای دانشگاهی است که قرار است رهبری و راهبری اقتصاد دانش‌بنیان را بر عهده گیرد. دانشگاه‌های ما باید سعی کنند که این شرایط را تحقق بخشند تا بتوانند نقش-آفرینی در اقتصاد مبتنی بر دانش را به بهترین نحو به انجام برسانند.

به این ترتیب طرح اقتصاد دانش‌بنیادی که ذاتی اقتصاد مقاومتی است، به‌نوبه خود می‌تواند به گشایش نظری مهمی درخصوص تصحیح نگاه موجود به دانشگاه منجر شود. تنها در صورت چنین گشایشی است که دانشگاه‌ها از واحدهای تولید بی‌هدف فارغ‌التحصیل و انتقال آموزش-های سنتی و کمتر مربوط به حقایق زندگی به مجموعه‌ای پویا، پرتلاش، مسئول و مؤثر در حیات تاریخی ملت بدل خواهند شد.

در این مسیر یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین وظایف مغفول مانده دانشگاه‌ها تبدیل "مشکل" به "مسئله" است. در سال‌های اخیر و با گسترش مشارکت عموم مردم در مباحث مربوط به مشکلات زندگی، به‌ویژه زندگی اقتصادی، کمتر کسی است که خود را صاحب نظر و ایده در این زمینه نداند. همه آنچه که از زبان مردم و در رسانه‌های جمعی دیده و شنیده می‌شود، بیان نه‌چندان دقیق مشکل است. حتی اگر از دقت آن هم صرف نظر کنیم، اما صرف احساس مشکل، فرد یا ملتی را درخصوص آن درد، متخصص و دانشمند نمی‌کند. آیا به صرف داشتن درد دندان، کسی دندان‌پزشک می‌شود؟ این وضعیت یعنی مشارکت بی‌حد و قاعده در مباحث مربوط به مشکلات جامعه، فضا و تفکر غیرحرفه‌ای در مورد مسائل را تقویت کرده است. بسیار مشاهده می‌شود که کسانی با آشنایی مختصر و عمومی با برخی اصطلاحات علوم اقتصادی یا اجتماعی به‌عنوان کارشناس یا صاحب‌نظر معرفی می‌شوند. عموم اطلاعات این افراد به‌طور عمد با مجاورت به دست آمده است. یعنی با شرکت در جلسه‌ای که چند متخصص در آن سخن می‌گویند و آموختن سطحی چند اصطلاح، خود را صاحب‌نظر می‌پندارند. بسیاری از چهره‌های سرشناس جهان سیاست از این دسته‌اند. دانشگاه می‌تواند و باید با ترویج حرفه‌ای‌گری در دانش‌های بنیادی مانند اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی و آمار، راه را بر حضور دانش و تفکر غیرحرفه‌ای در عرصه‌های جدی ببندد. درست است که دانشگاه باید چشم و گوش خود را بر داده‌های عامیانه نبندد و بلکه از آن الهام بگیرد اما ماندن در سطح این داده‌ها و دریافت‌ها برای زندگی علمی خطرناک است. این خطر، گاهی ذیل عناوین دلربایی مانند مردمی بودن، خود را پنهان می‌کند. دانشگاه باید از مشکلات واقعی متأثر شود اما وظیفه اصلی‌اش تبدیل آن به مسئله است. بسیاری از مسائل جامعه کنونی ما با صرف تبدیل شدن به مسئله حل می‌شود و فقط تعدادی از آنها به عملیات اجرایی هم نیاز دارد. بر این اساس ورود دانشگاهیان و پژوهشگران فرهیخته به این حوزه، ضروری می‌نماید. فصلنامه مطالعات اندازه‌گیری و ارزشیابی آموزشی در حمایت از این امر، پذیرای مقاله‌های مربوط به این حوزه خواهد بود.

ابراهیم خدایی

سر دبیر